

زن در جلوه‌گاه شعر عباسی از نگاه متنبی

دکتر زهرا عمران‌نی

عضو هیات علمی گروه عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

چکیده

از آنجائیکه دوره عباسی از پربارترین دوره های ادب عربی بشمار می آید، تحقیق و بررسی در ادبیات این دوره نیز بالطبع امری مفید و با ارزش خواهد بود. زنان رکن اساسی هر جامعه بشمار می آیند و آشنایی با موقعیت و جایگاه زن در هر دوره ای از جمله ضروریات به شمار می آید. در این راستا، دواوین شعراء، حائز اهمیت فراوانی خواهند بود. زیرا که در باب جلوه‌گاه زن در شعر و ادبیات، کتب تاریخی از دادن هر گونه تصویر واضحی، قاصر و عاجز می‌نماید. علت در این است که تاریخ به جز زنان درباری مانند خیرزان و زینت بنت سلیمان و سیده زبیده و بوران و علیّه به زنان دیگر توجه ننموده و تصویری از آنها ارائه نکرده است. در حالیکه ادبیات هر دوره گنجینه‌ای پربار از آن دوره بشمار می‌آید و شعر و ادبیات عرصه‌ای است که شاعر و ادیب، از زن در زمینه‌های مختلف سخن گفته است،

در بررسی ادبیات دوره عباسی و جایگاه زن در شعر این دوره، دیوان شاعر بزرگ عرب (ابو الطیب متنبی) مورد تحلیل قرار گرفت.

متنبی در وصف زن از دیگر شاعران تأثیر پذیرفته و آغاز قصائدش شاهدهی بر این مدعاست. ولی بواسطه بلند نظری‌هایی که داشته است، هیچ اظهار عشقی از سوی او نسبت به زنان مشاهده نمی‌کنیم، ولی با توجه به شواهد بسیاری از اشعارش نگاه او به زن همواره با تکریم و تقدیر همراه بوده است.

واژه‌های کلیدی: زن، شعر، ابو الطیب متنبی، جایگاه زن.

مقدمه

متن‌بی در برهه‌ای از تمدن عربی به ظهور رسید که نامش و آوازه‌اش در جهان عرب طنین انداز شد و بدون شک این شاعر پرآوازه از دیگر شاعران مشهور که در باب زن شعر گفته بودند، تأثیر پذیرفت.

همانطور که زن در شعر جاهلی، عبارت از تصویر زیبایی بود که شعراء آغاز قصائدشان را با آن می‌آراستند و نگاهشان به زن گاه با تکریم و گاه با ابتذال و سوءاستفاده همراه بود، در مورد متن‌بی نیز به همین منوال بود. و این چنین تشابهات زیادی در معانی که شاعرانی چون بختری و جمیل بثینه و بشار بن برد و طرمح به کار برده‌اند، با معانی بکار برده شده از سوی متن‌بی مشاهده می‌کنیم.

در باب تشابه معانی غزلی بین متن‌بی و دیگر شعراء باید گفت که، متن‌بی محبوبه‌اش را در تابندگی و زیبایی‌اش به خورشید تشبیه می‌کند، زمانی که می‌گوید:

كأنها كاشمس يعبي كفاً قابضه
و ابن عيينه در همین وصف قبل از متن‌بی، این چنین می‌گوید:

و قُلْتُ لأصحابي هي الشمس نورها
قريب و لكن في تناولها بعد

(الإبانة عن سرقات متن‌بی، ص ۱۹۰)

و بشار نیز در همین مضمون می‌گوید:

أو كبد السماء غير قريب
حيث يوفى و الضوء منه قريب

(الوساطة بين المتن‌بی و خصومه، ص ۳۷)

و همچنین طرمح می‌گوید:

تراها عيون الناظرين إذا بدت
قريباً و لا يستطيعها من يرومها

(همان، ص ۲۶۷)

متن‌بی در وصف چشمان زیبای محبوبه نیز تأثیر پذیرفته و می‌گوید:

ألم ير هذا الليل عينيك رؤيتي
فَتَظْهَرُ فِيهِ رَقَّةٌ و نحول

ابن معتز نیز می‌گوید:

ضعيفة أجفانه
و القلب منه حجر

كأنما ألاحظه
من فعله تعذر

(الإبانة عن سرقات متن‌بی، ص ۱۹۳)

بختری نیز می‌گوید:

كأن في جسمي الذي
في ناظريك من السقم

(همان، ص ۲۷۲)

از بررسی شواهد بالا برمی‌آید که متنبی بواسطه قدرت برتر شعری‌اش در بیان معانی نوآوری نموده به طوریکه دیگران به پای او نمی‌رسند. هرچند که از آنها تأثیر پذیرفته است.

زن از نگاه متنبی

از تمام بررسی‌هایی که تحلیل‌گران در مورد متنبی انجام داده‌اند برمی‌آید که این شاعر پرآوازه هیچ علاقه و عشقی به زنان ابراز ننموده است، بر خلاف آنچه که در میان شاعران آن دوره رواج داشته است. زیرا که او به واسطه بلندنظریهایی که داشته است، خود را عشق ورزیدن به زنان کنار نگه داشته است. بیت زیر می‌تواند شاهدهی بر این مدعا باشد.

لولا العلاء لم تجب ما أجوب بها
و كأن أطيّب من سيفي معانقة
و جناء حرفٍ و لا جرداء قف ود
أشباه رونقة الغيد الأماليد
لم تترك الدهر من قلبي و لا كبدی
شيثا تتيمه عين و لا جيد
همچنين می‌گويد:

و للخود منى ساعة ثم بيننا
و ما العشق الا غرة و طماعة
فلاة الى غير اللقاء تجاب
يعرض قلب نفسه و تصاب
و غير فؤادی للغوانى دميّة
و غير بنانى للرماح رگّاب

(دیوان متنبی، ج ۱، ص ۵۶)

متنبی در قصائدش هیچ علاقه و عشقی نسبت به جنس زن به طور کلی یا به زن مشخصی بیان ننموده است. در حالی که شاعران هم دوره‌اش برعکس او رفتار کرده‌اند. هیچ زنی بر او تسلط پیدا نمود و شاعر را اسیر عشق خود نگردانید. متنبی خودش را برتر از آن می‌دانست که به زنان مشغول شود، بنابراین به بلند نظری‌های خودش مشغول گشت، بطوریکه سبب شد تا عده‌ای از تحلیل‌گران اندیشه دشمنی متنبی با زن را از بعضی از قصائدش نتیجه بگیرند.

بلاشیر مستشرق فرانسوی این دو بیت شاعر را شاهد می‌آورد که:

إذا غدرت حسناء وقت بعهدها
فمن عهدها أن لا يدوم لها عهد

متنبی خیانت را از جمله عادات زن برمی‌شمارد و معتقد است زمانی که زن نیرنگ می‌زند در حقیقت به عهد خود وفا کرده است، زیرا که عهد زن وفا نکردن به عهد است. (دیوان متنبی، ۱۹۹۷، ج ۲، ص ۴)

و در جای دیگر می‌گويد:

من خبر الغوانى فالغوانى ضياءً فى بواطنه ظلام

شاعر معتقد است که هر کس زنان را آزموده باشد، زن را در ظاهرش، روشن و درخشان برمی‌شمرد در حالیکه باطن وجودش تاریک است. (دیوان متنبی، ج ۴، ص ۷۳)

بلاشیر معتقد است، کسی که در مورد زن چنین نظری داشته باشد نمی‌تواند هیچ تعریف و توصیف نیکوئی از او بکند. (ابوالطیب متنبی، ص ۱۲۲)

محسن الکندی می‌گوید: متنبی در حقیقت هیچ خصومت و دشمنی با زن ندارد و او هرچند که عاشق و شیفته هیچ انسانی نشده است ولی در مورد زن انصاف را رعایت نموده و از زن آن چنانکه شایسته‌اش است ستایش و تقدیر نموده است و شعرش شاهد زنده‌ای بر تقدیر و گرامیداشت زن می‌تواند باشد. (محسن الکندی، www.localost)

أَسْرُ بَتَجْدِيدِ الْهَوَى ذِكْرَ مَا مَضَى وَ إِن كَانَ لَا يَبْقَى لَهُ الْحَجَرُ الصَّلْدُ
متنبی از یادآوری ایام خوشی که با محبوبه‌اش داشته است، شاد و خرسند می‌شود. (دیوان متنبی، ج ۲، ص ۳)

و حسن علوان در مقاله‌ای که در مورد متنبی دارد می‌گوید: عشق هیچ زنی به دل متنبی نفوذ نکرد و در وجودش آتش هیچ عشق و علاقه‌ای نسبت به زن بر افروخته نشد، زیرا که بلند نظری‌ها و علاقه‌اش برای رسیدن به ریاست در قلبش جایی برای زن و علاقه به او، باقی نگذاشت (حسن علوان، المتنبی)

غیر از بلاشیر، علی جندی در کتابش «غزل المتنبی و حبه» معتقد است که متنبی به هیچ وجه به زنی عشق نورزیده است و شخصی بدخلق ولی بلند پرواز و بلند همت بوده است. زمانیکه می‌گوید:

أَمَطَ عَنكَ تَشْبَهِي بِمَا وَ كَأَنَّهُ فَمَا أَحَدٌ فَوْقِي وَ لَا أَحَدٌ مِثْلِي
سامی دهان در کتابش با نام «الغزل منذ نشأته» می‌گوید: تنها چیزی که متنبی آن را در طول عمرش نشناخت، حب و عشق بوده است، زیرا خود شاعر می‌گوید: (الغزل منذ نشأته، ۱۹۸۳، ص ۴۷)

وَ مَا كُنْتُ مِمَّنْ يَدْخُلُ الْعَشْقُ قَلْبَهُ وَ لَكِنْ مَنْ يَبْصُرُ جَفْوَنَكَ يَعْشُقُ
از یک نگاه دیگر می‌توان گفت: متنبی علاقمند به زن و شیفته او بود و آغاز و مطلع قصائدش دلیلی بر این مدعاست. زیرا در آغاز قصائدش تصاویر بسیاری از غزل و تشبیب به صفات زن وجود دارد (مقدمة القصيدة عند أبي تمام و المتنبی، ص ۴۲)

ولی نوع زندگی که شاعر برگزید و زیستن در دربار سیف الدوله و یا کافور و دیگر أمراء و بزرگان قوم سبب می‌شد تا عشقش را پنهان گرداند و خودش را به زندگی همراه با مجد و عظمت ملزم گرداند تا از این رهگذر به مطامع و هدفهایش دست یابد.

مطلع قصائد متنبی، حب و عشق مکتوم او را آشکار می‌کند. از نمونه این قصائد، غزل شاعر در مورد زنی بنام حمل است که در آغاز قصیده‌ای در مدح محمد شجاع بن محمد طائی آورده است.

جَرَى حُبِّهَا مَجْرَى دَمِي فِي مَفَاصِلِي فَأَصْبَحَ لِي عَنْ كُلِّ شُغْلٍ بِهَا شُغْلٌ
وَمِنْ جَسَدِي لَمْ يَتْرُكِ السُّقْمُ شَعْرَةً فَمَا فَوْقَ شِهِ الْإِلا وَفِيهَا لَهُ فِعْلٌ
إِذَا عَزَلُوا فِيهَا أَجَبْتُ بِأَنَّهُ حَبِيبَتَا قَلْبَا فَوَادَا هِيَا حَمْلٌ
كَأَنَّ سُهَادَ اللَّيْلِ يَعْشَقُ مُقَلَّتِي فَبَيْنَهُمَا فِي كُلِّ هَجْرٍ لَنَا وَصْلٌ
أَحِبُّ الَّتِي فِي الْبَدْرِ مِنْهَا مِشَابُهُ وَأَشْكُو إِلَى مَنْ لَا يُصَابُ لَهُ شَكْلٌ

بنابراین عشق هیچوقت از وجود متنبی دور نشده است. (دیوان متنبی، ج ۳، ص ۱۹۴)

متنبی در آغاز قصیده‌ای که در مدح علی بن منصور سروده است، در وصف زنی می‌گوید:

بِأَبِي الشُّمُوسِ الْجَانِحَاتُ غَوَارِبَا اللَّابِسَاتُ مِنَ الْحَرِيرِ جَلَابِيبَا
الْمُنْهَبَاتُ قَلُوبِنَا وَ عَقُولِنَا وَجَنَاتِهِنَّ النَّاهِبَاتِ النَّاهِبَا
التَّاعِمَاتُ الْقَاتِلَاتُ الْمُمِيتَاتُ الْمُبْدِيَاتُ مِنَ الدَّلَالِ غَرَائِبَا
حَاوِلْنَ تَفْدِيَّتِي وَ خِفْنَ مُرَاقِبَا فَوَضَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ فَوْقَ تَرَائِبَا
وَ بَسَمْنَ عَنْ بَرْدِ خَشِيَّتِ أذْيِبُهُ مِنْ حَرِّ أَنْفَاسِي فَكُنْتُ الذَّائِبَا

و این چنین عشق و علاقه متنبی نسبت به زن از میان مطلع اشعارش آشکار می‌شود. (دیوان متنبی، ج ۱، ص ۱۳۴)

اوصاف زن در اشعار متنبی

متنبی مظاهر حسی که از چهره زن در خیالش ترسیم نموده، در اشعارش توصیف کرده است. وقتی شروع به تغزل می‌کند به وصف چهره و رنگ و مو و هیكل و چشمان و دیگر صفاتش می‌پردازد. محبوبه او در رنگ سفید و تابان است، گویی در درخشش درّی است «لها بشر الدر الذی قلّدت به» و در توصیف چهره‌اش تابان و درخشان و منیر است و تاریکی را از بین برده و روز را در وسط ظلمت و تاریکی شب برمی‌گرداند. «و وجه یعید الصبح و اللیل مظلم» - گویی که او در درخشش و زیبائی چهره‌اش مانند خورشیدی است که اشعه‌هایش را پراکنده می‌سازد. «و شعاعها ویراه الطرف مقتربا» - موهایش بلند و کاملاً سیاه و مجعد است و از آن رائحه عنبر آمیخته با گلاب بلند می‌شود. (دیوان متنبی، ج ۱، ص ۳۲۱)

حَالِكٌ كَالْغُدَافِ، جَثَلٌ دَجُوجِيٌّ أَثِيثٌ جَعْدٌ بِلا تَجْعِيدِ
ذَاتَ فَرَعٍ كَأَنَّما ضُرِبَ الْعَنْبَرُ فِيهِ بِمَاءٍ وَرِدٍ وَ عُودِ

اما در توصیف چشمان محبوبه بیشترین اوصاف را که از زیباترین و شگفت‌ترین توصیفات شاعر است، به غزل‌هایش اختصاص داده است.

متنبی در توصیف زن از مظاهر فنی در لغت نیز بهره‌جسته، که از جمله آنها محسنات بدیعی و استفاده از اضداد بوده است، البته این فن در دوره عباسی و در شعر شعرائی چون ابی تمام

گسترش یافت، اما متنبی از این فن بیشترین استفاده را نموده است. شاعر زمانیکه سفیدی چهره محبوبه و سیاهی موهای او را می‌خواهد بیان کند، به واسطه حس برتر شعری‌اش، بر آن جامه پیچیدگی و تعقید می‌پوشاند. (الشعر و مذاهبه، شوقی ضیف، ص ۶۰)

زمانیکه می‌گوید:

بفرعٍ یعیّد اللیل و الصبح نیر و وَجَهٌ یُعیدُ الصبح و اللیل مظلم

احمد طبال در کتابش در مورد متنبی، پدیده تضاد در الوان را که اکثراً در غزلهایش آشکار می‌شود، برگرفته از افکار فلسفی رایج در آن روزگار می‌داند که از اندیشه‌های فارابی که به مدت دو سال در دربار سیف‌الدوله، با او همراه بوده است، نشأت گرفته است. (المتنبی، احمد طبال، ص ۱۲۴)

در نظر متنبی سه نوع از چشمان وجود دارد: نوع اول) چشمان قاتله، که متنبی آن را در چهره بدویان زیباروی که حاکی از سادگی است و هیچ آشنایی با مکر و خدعه ندارند و با نگاههای جذابشان دل‌های دوستداران را بدون قصد اسیر می‌کنند تصویر نموده است. (دیوان متنبی، ج ۳، ص ۲۶۶)

الرّامیاتُ لنا و هنّ نوافِرٌ و القاتلاتُ لنا و هنّ غَوافِلُ

نوع دوم) چشمان وسیله، که در نظر متنبی نسبت به عیون قاتله دقت و ثبات بیشتری دارد و این چشمان باعث خلق شدن عشق هستند و هر کسی که آن چشمان زیبا را ببیند بدون شک و تردید در دام آن خواهد افتاد.

و ما کنتُ ممن یدخلُ العشقُ قلبه و لکنّ من یبصر جفونک یعشّق

این چشمان وسیله‌ای برای رام کردن تمام سختی‌ها و مشکلات هستند.

و نوع سوم) چشمان حالمة، که شاعر در مورد آن می‌گوید: (دیوان متنبی، ج ۳، ص ۱۰۴)

ألم یر هذا اللیل عینیک رؤیتی فتظهر فیهِ رِقّة و نُحُولُ

و هم چنین (دیوان متنبی، ج ۲، ص ۱۱۵)

أعارنی سُمّ عینیهِ و حَمَلنی من الهوی ثِقَل ما تحوی مآزره

انواع چشم در شعر متنبی بسیار است گاه چشم، چشم سحر آمیز است که با جادو، چشمان عاشق را در دام خود اسیر می‌کند.

و دیگر چشمان حائرة (دیوان متنبی، ج ۲، ص ۳۱۵)

أدرن عیوناً حائراتٍ کأنّها مُرکبةٌ أحداقها فوقَ رَبّبق

و در مورد دیگر توصیفات حسی زن از جمله توصیف قامت حبیبه می‌گوید که بلند اندام و لاغر شکم و کمر باریک و دارای پهلوانی بزرگ است.

و در وصف کمر محبوبه می‌گوید: (دیوان متنبی، ج ۲، ص ۳۰۲)

وَ خَصْرٌ تَثْبُتُ الْأَبْصَارُ فِيهِ كَأَنَّ عَلَيْهِ مِنْ حَدَقِ نِطَاقَا

و این صفات از مهم‌ترین صفاتی است که متنبی زن را با آنها وصف نموده است و بیانگر ذوق اصیل عربی و آشنایی به اسرار زیبایی شاعر می‌باشد و در توصیف زن، متنبی روش شاعران قدیم را در پیش گرفته است، الا اینکه الفاظ و اسلوبش دارای لطافت بیشتری است.

عفت و پاکدامنی از دیگر اموری است که بر غزل‌های متنبی سایه افکنده است. شاعر به زنی عشق ورزیده که عقیف و پاکدامن باشد و به چنین زنی با دید تکریم و احترام نگریسته است و بدین سبب است که در اشعار او تصاویر پست و زشتی از زن نمی‌بینیم در حالی که در اشعار دیگر شاعران چنین تصاویری موجود است.

البته باید گفت که شاعر قادر بود چنین تصاویری را خلق نماید ولی شرایط وی و محیط اطرافش مانع او می‌شد که چنین تصاویر پست و حسی از زن بیافریند. شاعر می‌گوید: (دیوان متنبی، ج ۱، ص ۲۳۲)

وَتَرَى الْفُتُوَّةَ وَالْمَرْوَةَ وَالْأَبُوَّةَ فِي كُلِّ مَلِيحَةٍ ضَرَّاتِهَا

هِنَّ الثَّلَاثُ الْمَانِعَاتُ لِلذَّتِي فِي خَلَوْتِي لِالْخَوْفِ فِي تَبَعَاتِهَا

و این عفت او را از حب و عشق پاک باز نداشت و تنها از نزدیک شدن به محرّمات منع نمود. چنانکه می‌گوید: (دیوان متنبی، ج ۱، ص ۲۷۴)

وَ إِذَا كُنْتَ تَخْشَى الْعَارَ فِي كُلِّ خَلْوَةٍ فَلَيْمَ تَتَّصِبَاكَ الْحِسَانَ الْخَرَائِدُ

و در جای دیگر می‌گوید: (دیوان متنبی، ج ۱، ص ۲۷۴)

يَرُدُّ يَدًا عَنِ ثَوْبِهَا وَ هُوَ قَادِرٌ وَ يَعْصِي الْهَوَى فِي طَيْفِهَا وَ هُوَ رَاقِدٌ

از آنجائی که متنبی از تمامی معانی حرام و ناپسند اجتناب نموده است، در موردش سخنانی با این عنوان که شاعر دشمن زنان است و با آنها عدوات می‌ورزد شایع گردیده است.

گمان می‌رود که متنبی در دوران جوانی‌اش به دختری بدوی دل‌باخته شد که نتوانست به وصال او دست یابد و گذشت زمان نیز یاد او را فراموش نگردانید و همواره یاد و خاطرش در ذهن متنبی باقی ماند. (شراره، عبداللطیف، ابوالطیب متنبی، ص ۵۶) این موضوع از ابیات زیر آشکار می‌شود. (دیوان متنبی، ج ۲، ص ۵۰۴)

إِذَا غَدَرْتَ حَسَنَاءُ وَقَتِ بَعْدِهَا فَمِنْ عَهْدِهَا أَنْ لَا يَدُومَ لَهَا عَهْدُ

وَإِنْ عَشَقْتَ كَأَنْتَ أَشَدُّ صَبَابَةً وَ إِنْ فَرَكْتَ فَأَذْهَبَ فَمَا فَرَكُهَا قَصْدُ

إِنْ حَقَدْتَ لَمْ يَبْقَ فِي قَلْبِهَا رِضَى وَ إِنْ رَضِيَتْ لَمْ يَبْقَ عَلَى قَلْبِهَا حَقْدُ

كَذَلِكَ اخْلَاقُ النِّسَاءِ وَ رَبَّمَا يَضِلُّ بِهَا الْهَادِي وَ يَخْفَى بِهَا الرُّشْدُ

و لکن خُباً خامر القلبَ فی الصِّبا یزیدُ علی مرَّ الزمانِ و یشدُّ
 متنبی هر وقت دختر جوانی را می‌دید انگار همان دختر را دیده است. (دیوان متنبی، ج ۴، ص ۳۷)
 فما امرٌ برسمٍ لأَسائِلُهُ و لا بذاتِ خِمارٍ لا تریقُ دَمی
 موضع ابی الطیب متنبی در مورد زن و عشق و جامعه از خلال این بیت مشخص می‌شود.
 متنبی در میان دختران قبیله در حالی که شمشیر بسته است حاضر می‌شود و شمشیر را
 بعنوان مصاحب خودش اتخاذ کرده که با مصاحبت آن از هر گونه لهو و لعب کناره می‌گیرد و با
 هیچ آهنگ و نوایی برقص در نمی‌آید. متنبی با اینکه عاشق است ولی نمی‌خواهد گمراه شود.
 (شراره عبداللطیف، متنبی، ص ۵ و دیوان متنبی، ج ۴، ص ۱۹۵)

کَتَمْتُ حَبْکَ حَتَّى مَنکَ تَکْرَمَهُ ثم استوی فیکِ إسراری و إعلانی
 کأنه زادَ حتی فاضَ عن جَسَدی فصار سَقَمی به فی جسمِ کتمانی
 و باز می‌گوید: (دیوان متنبی، ج ۳، ص ۸۴)

قد طرقتُ فتاةَ الحی مرتدِياً بصاحبِ غیبرِ عِزْهاةٍ و لاغزِلِ

شاعر می‌خواهد بیان کند که به دیدار محبوبه‌اش آمده، در حالی که شمشیری را بر کمر
 بسته بود و آن شمشیر همانند پوششی او را می‌پوشانید.

در هیچ شعری، شاعری شمشیر را با وصف پوشش و ردا ذکر نکرده است و تنها در این مورد
 است که متنبی می‌خواهد بیان کند فاو با هیچ آهنگی برقص نمی‌آید و به هیچ لهوی دلخوش
 نمی‌شود.

داستان ابوالطیب متنبی با زن داستان بلند و پیچیده‌ای است که آنرا نمی‌توان به صورت
 صحیح دریافت.

دوران جوانی و شرایط خاص این دوران می‌طلبد که هر انسانی به سوی جنس مقابل
 گرایش یافته و اظهار عشق و علاقه نماید. اما متنبی این واقعیت را در موضع شک و تردید قرار
 می‌دهد.

متنبی که شاعری برتر از او در جهان وجود ندارد معتقد است، زن بواسطه طبیعتش موجودی
 ناقص است. بطوریکه در وصف خواهر سیف‌الدوله می‌گوید: (دیوان متنبی، ج ۱، ص ۱۰۳)

إِن تَکُنْ خُلِقْتَ اُنْثی لَقَدْ خُلِقْتَ کریمَةً غَیْرَ اُنْثی العَقلِ و الحَسبِ

و در جای دیگر دنیا را از حیث خیانت و فریبکاری به زن تشبیه می‌کند و می‌گوید (دیوان متنبی،
 ج ۳، ص ۱۴۰)

شِیْمُ الغانیاتِ فیها فلا أد ری لَذا اُنْثَ اِسْمَها الناسُ أم لا

در نهایت می‌توان گفت، متنبی هرچند عاشق و شیفته زنی نشد، ولی حق واقعی زن را ادا
 نموده و بنظر می‌رسد که دوری و اجتناب او از زنان که عده‌ای از آن به دشمنی تعبیر نموده‌اند
 بخاطر شرایط خاصی بود که شاعر را احاطه کرده بود.

به تحقیق می‌توان گفت علاقه او به حکومت و زمامداری و فرمانروایی سبب شد تا از خودش نسبت به زنان علاقه‌ای نشان ندهد و موضع بی‌توجهی به خود بگیرد، از ترس اینکه مبادا به عشق بازی و لهو و لعب و شرابخواری مشغول گردد.

متنبی معتقد است که مدت خیلی کوتاهی با زنان نیکومنظر مصاحبت می‌کند و سپس از آنها فاصله گرفته و دور می‌شود. در نظر شاعر، عشق عبارت از فریب و خدعه و فقط طمع وصال است و در روبرویی با عشق دل گرفتار می‌شود و نمی‌تواند خودش را از دام عشق، آزاد گرداند.

متنبی معتقد است، او از جمله کسانی نیست که عاشق زیبارویان شده و یا مشغول بازی شطرنج گردد، بلکه وجودش را محدود به تلاش برای کشتن و ضربه وارد کردن بر دشمنان نموده است و از هر لهو و لعب و مشغولیتی که طبع انسان به آن گرایش دارد، دوری کرده و لذت و خوشی را در وارد ساختن ضربات شمشیر می‌داند. (دیوان متنبی، ج ۱، ص ۲۰۱ و ۲۰۲)

و للَخودِ مِنِّي سَاعَةٌ ثُمَّ بَيْنَنَا
و ما العشقُ إِلَّا غَرَّةٌ و طَمَاعَةٌ
و غیرُ فَوَادِي لِلغَوَانِي رَمِيَّةٌ
و غیرُ بَنَانِي لِلرَّخَاخِ رِكَابٌ
فَلَا هُ إِلَى غَيْرِ اللِّقَاءِ تُجَابٌ
يُعْرَضُ قَلْبُ نَفْسَهُ فِتْصَابٌ
فَلَيْسَ لَنَا إِلَّا بِهِنَّ لِعَابٌ
تَرْكُنَا لِأَطْرَافِ القَنَا كُلِّ شَهْوَةٍ

ولی‌گاه زیبایی‌کنیزی دل متنبی را به خود مشغول می‌کند و می‌گوید که به خاطر زیبایی و منظر نیکویش هر کسی می‌تواند او را دوست داشته باشد و اینکه او از خوشبوترین‌هاست و همه بوهای خوش از وجود او برگرفته می‌شوند و در حالیکه از چشمان شاعر بی‌اختیار اشک فرو می‌ریزد و نمی‌تواند از امتثال فرمان او خودداری کند و با اجبار او نوشیدن شراب را سر می‌دهد. (دیوان متنبی، ج ۱، ص ۲۶۳)

جَارِيَةٌ مَا لَجَسِمِهَا رَوْحٌ
فِي كَفِّهَا طَاقَةٌ تَشِيرُ بِهَا
بِالْقَلْبِ مِنْ حَبِّهَا تَبَارِيحٌ
لِكُلِّ طَيِّبٍ مِنْ طَيِّبِهَا رِيحٌ
سَأَشْرَبُ الكَاسَ عَنِ إِشَارَتِهَا
و دَمْعُ عَيْنِي فِي الخَدِّ مَسْفُوحٌ

در نظر متنبی زنان زیبارو بی‌وفا هستند و در دوستی غیر صادق‌اند و بدین سبب است که طبیعت دنیا را به طبیعت غانیات تشبیه کرده است و می‌گوید همانطور که زنان جوان به عهد و پیمان خود عمل نمی‌کنند، دنیا نیز مانند زیبارویان در وعده‌هایش صادق نیست و معتقد است که به همین علت لفظ دنیا را مانند لفظ غانیات، مؤنث آورده‌اند، شاعر می‌گوید: (دیوان متنبی، ج ۳، ص ۱۴۰)

شِيمُ الغَايِنَاتِ فِيهَا فَلَا أَدْرِي
لِذَا أَنْتَ اسْمُهَا النَّاسُ أَمْ لَا

و این سوال از باب تجاهل است تا کلام دلنشین به نظر آید.

رثاء

در این دوره شاعران بسیاری در رثای مادر قصائدی سروده‌اند و هم خود گریسته‌اند و هم دیگران را گریانیده‌اند و در آن قصائد به وصف و ذکر فضایل و خصوصیات او پرداخته‌اند. از جمله این قصائد، قصیده منتبئی است که در رثای مادر سیف‌الدوله حمدانی، صفات او را، کرم و سخاوت ... ذکر می‌کند و می‌گوید: (دیوان منتبئی، ج ۳، ص ۱۳)

صَلَاةُ اللَّهِ خَالِقِنَا حَنُوطٌ عَلَى الْوَجْهِ الْمُكْفَنِّ بِالْجَمَالِ
عَلَى الْمَدْفُونِ قَبْلَ التُّرْبِ صَوْنَا وَ قَبْلَ اللَّحْدِ فِي كَرَمِ الْخِلَالِ
سَقَى مَثَوَاكِ غَادٍ فِي الْغَوَادِي نَظِيرُ نَوَالٍ كَفَّكَ فِي النَّوَالِ

و در توصیف مجد و عظمت مادر سیف‌الدوله می‌گوید: (دیوان منتبئی، ج ۳، ص ۱۵)

أَسْأَلُ عَنْكَ بَعْدَكَ كُلَّ مَجْدٍ وَ مَا عَهْدِي بِمَجْدٍ عَنْكَ خَالِي
يَمْرُ بَقْبَرِكِ الْعَافِي فِيبِكِي وَ يَشْعَلُهُ الْبِكَاءُ عَنِ السَّوَالِ

منتبئی، مادر سیف‌الدوله را به زیبایی و جمال متصف می‌کند و از خداوند برای آن چهره زیبا طلب بخشش و مغفرت می‌کند. در حالی که زیبایی را همانند کفنی برای چهره او بشمار می‌آورد.

حجاب و پوشش از جمله مواردی است که مادر سیف‌الدوله را با آن مدح نموده و می‌گوید قبل از اینکه خاک چهره او را بپوشاند، او خودش شخصی محبوب و مستور بود و قبل از اینکه در میان خاک مدفون شود، در میان اخلاق و خصال نیکویش مستور بود و هرچند که وجود او در میان خاک قرار گرفته و پوشیده شده است ولی یاد و ذکر او ماندگار می‌ماند و هیچوقت از بین نمی‌رود.

منتبئی مرگ او را به عزت و افتخار منسوب می‌کند، بطوریکه هر کسی آرزو می‌کند همانند او بمیرد و به عزت نائل شود. زیرا که او در زندگی با خوشی و بدون کدورت زیست و چنان خوش زیست که حتی یک روز نیز آرزوی مرگ نمود و عزت و سربلندی همواره بر سرش سایه‌افکن بوده و لحظه‌ای عزت و عظمت او را ترک ننمود.

در آخر نیز منتبئی مادر سیف‌الدوله را به کرم و بخشش متصف نموده و برای قبر او بارانی همانند بخشش و کرم بسیارش از خدا طلب می‌کند.

منتبئی در رثای مادر بزرگش به خاطر شدت علاقه‌اش به او می‌گوید: به جام مرگی که مادر بزرگم آن را نوشید علاقه‌مندم و دوست ندارم بعد از او زنده بمانم. در عوض خاک و هر آنچه که خاک در برگرفته است را می‌خواهم. زیرا که مادر بزرگم در میان خاک نهفته است.

شاعر می‌گوید از ترس اینکه مبادا روزی او را از دست بدهم، همواره می‌گریستم و به سبب آن به غربت رفتم. شاعر خودش و مادر بزرگش را از قبل مصیبت زده و داغدار می‌شمارد. زیرا که خیلی زودتر از مرگ، طعم جدائی و درد را چشیده بودند.

متنبی شادی را بعد از مرگ او بر خود حرام می‌داند و می‌گوید بعد از مرگ او شادی را همانند سمی می‌شمارم و قبل از وقوع مرگ، جدائی را بزرگ‌ترین مصیبت برمی‌شمرد و اما در برابر مرگ او مصیبت جدائی، ناچیز جلوه نمود و مرگ از بزرگترین بلاها گردید. متنبی می‌گوید: به خاطر از دست دادن او همانند شخص نابینائی هستم که تمام راهها به رویش بسته شده است. (دیوان متنبی، ج ۴، ص ۱۰۴)

و أهوی لَمْثواها التُّرابَ و ماضَمًا	أَحِنُّ إِلَى الْكَأْسِ الَّتِي شَرِبْتُ بِهَا
و ذاقَ كِلانَا تُكَلَّ صاحِبَهُ قِداما	بَكَيْتُ عَلَيْهَا خِيفَةً فِي حَيَاتِهَا
فماتت سروراً بی، فَمُتُّ بِهَا هَمًّا	أَتَاهَا كِتَابِي بَعْدَ يَأْسٍ وَ تَرَحُّهِ
أَعَدُّ الَّذِي مَاتَتْ بِهِ بَعْدَهَا سَمًّا	حَرَامٌ عَلَيَّ قَلْبِي السَّرورُ فَإِنِّي
و فارقَ حَبِي قَلْبِهَا بَعْدَما أَدَمِي	رَقًا دَمْعُهَا الجارِي وَ جَفَّتْ جُفُونُهَا
فقد صارتِ الصُّغْرَى الَّتِي كَانَتْ العُظْمَى	وَ كُنْتُ قُبَيْلَ المَوْتِ اسْتَعْظِمُ النَّوَى
و لَكِنَّ طَرْفًا لا أَرَاكَ بِهِ أَعْمَى	وَ ما انسَدَّتْ الدُّنْيا عَلَيَّ لِضَيْقِهَا

به‌طور صریح می‌توان گفت، ابوابی که شاعران، خواهر را در آن ذکر کرده‌اند، بیشتر مورد رثاء بوده است. قصیده ابی‌الطیب متنبی در تعزیت سیف‌الدوله به خاطر مرگ خواهرش خوله، بهترین مثال می‌تواند باشد. (دیوان متنبی، ج ۱، ص ۲۱۵)

یا اختَ خَیرِ أَخٍ یا بِنْتَ خَیرِ أبٍ	کِنایةً بَهِما عَنِ أَشْرَفِ النَّسَبِ
أَجِلُّ قَدْرَكَ أَنْ تُسَمِّيَ مُؤِنَّةً	وَ مَنْ يَصِفُكَ فَقَدْ سَمَّاكَ لِلعَرَبِ

در این قصیده، شاعر، سیف‌الدوله را در غم از دست‌دادن خواهرش همراهی می‌کند و دلش از این مصیبت به درد آمده و بر این مصیبت اشک می‌ریزد و تمام صفات و اخلاق نیک او را که دلالت بر منزلت والا و ارزش و علم و ادب او می‌کند، ذکر می‌نماید. بعد او را به بلندهمتی توصیف کرده و از کلیه اعمال بی‌پهوده‌ای که دیگران به آن مشغول می‌شوند، مبرا می‌کند. (دیوان متنبی، ج ۱، ص ۲۱۷)

وَهُمُّهَا فِي العُلَى وَ المَجْدِ نائِثَةٌ وَ هُمُّ أُتْرابِها فِي اللّهُوِ وَ اللّعبِ

متنبی خواهر سیف‌الدوله را در عظمت، به خورشید تابان تشبیه کرده است و معتقد است که او در طول زندگی‌اش دیگران را از کرامات خود بهره‌مند ساخت و ای کاش که این خورشید غروب نمی‌کرد و مردم از کرم و کمالاتش بی‌نصیب نمی‌ماندند و ای کاش چشمان خورشید فدای چشمان زنی می‌شد که ما را ترک نمود و به فراقش دچار ساخت. زیرا که در میان مردان و زنان کسی مانند او وجود ندارد و او برترین زنان و مردان عالم است.

شاعر علت محبتش به مفقوده‌را، کارهای خوب و فضایی می‌داند که برایش ارزانی داشته است. شاعر می‌گوید: (دیوان متنبی، ج ۱، ص ۱۰۳)

فلیت طالعة الشمسین غائبةٌ و لیت غائبةُ الشمسین لم تغیب
 ولیت عین التی أبَ النهارُ بها فداءً عین التی زالت ولم تَوُوبِ
 فما تقلدَ بالیاقوتِ مُشبهُها و لا تقلدَ بالهنديَّةِ القُضْبِ
 ولاذکرتُ جمیلاً من صنائعها إلا بکیتُ ولا وُدُّ بلا سَببِ

متن‌بی بعد از برشمردن تمام صفات والا و نیکوی خوله، خواهر سیف‌الدوله، به وصف مهمترین ویژگی که خاص زنان برجسته است می‌پردازد و می‌گوید: او با کاملترین حجاب، خودش را می‌پوشانید و در ورای حجابی قرار داشت که ممکن نبود به راحتی به رؤیت او دست یافت و از آنجائی که زمین به حجابهای دیگر قانع نشد، ترجیح داد خودش او را بپوشاند. بدین سبب او را در برگرفت تا کاملاً پوشیده و محبوب باشد. (دیوان متن‌بی، ج ۱، ص ۱۰۴)

قد کان کلُّ حجابِ دونِ رؤیتِها فما قَنِعَتْ لَهَا یا اَرْضُ بِالْحُجْبِ
 و لا رأیتِ عیونَ الإنسِ تَدْرِکُها فهل حَسَدَتْ عَلَیْها عَیْنُ الشُّهْبِ

متن‌بی در رثای خواهر کوچک سیف‌الدوله نیز رثاء گفته است ولی همانطور که اشاره شد، شاعران خواهر را بیشتر در باب رثا یاد نموده‌اند و به محاسن و فضایل و اینکه پاکدامن و عقیف بوده و همواره در پشت پرده حجاب مستور بوده، متصف ساخته‌اند. (دیوان متن‌بی، ج ۳، ص ۱۳۷)

وَإِنْ كَانَتْ الْمُسَمَّاءُ ثُكُلًا خُطْبَةٌ لِلْحِمَامِ لَيْسَ لَهُ رُدٌّ
 وَإِذَا لَمْ تَجِدْ مِنَ النَّاسِ كُفُوًا ذَاتُ خِدْرِ أَرَادَتْ الْمَوْتَ بَعْلًا

متن‌بی همانند رثاهای عادی که در مورد هر کسی گفته می‌شود، بیان کرده است که او در قبر مسکن‌گزید و مرگ را به همسری خود برگزید. شاعر وفات او را با خواستگاری مرگ از او بیان کرده که امکان رد این طلب و درخواست وجود نداشت و از آنجائی که زندگی کردن به تنهایی برای هیچ کس لذتبخش نیست و همچنین، چون شخص همسان و مناسب برای او پیدا نمی‌شود تا با او ازدواج کند، بنابراین مرگ را به همسری خود برگزید.

متن‌بی در نهایت رثایش به خوله، خواهر سیف‌الدوله می‌گوید که تو هر چند مؤنث آفریده شده است، ولی در عقل و ادب بر دیگران برتری یافته است. (دیوان متن‌بی، ج ۱، ص ۱۰۳)

وَإِنْ تَكُنْ خُلِقْتَ أَنْثَى لَقَدْ خُلِقْتَ کَرِيمَةً غَيْرَ أَنْثَى الْعَقْلِ وَالْحَسَبِ

از این سخن شاعر برمی‌آید که آنوئث نوعی ضعف در انسان به شمار می‌آید و خوله هر چند که مؤنث است ولی دارای این ضعف نیست و حتی در مواردی جنس مؤنث را بر جنس مذکر ترجیح داده و می‌گوید:

و لَوْ كَانَ النِّسَاءُ كَمَنْ فَقَدْنَا لَفَضَّلْتُ النِّسَاءَ عَلَى الرِّجَالِ

متن‌بی علیرغم دیدگاهی که نسبت به جنس مؤنث دارد در وصف مادر سیف‌الدوله، آنوئث را عیبی برایش بر نمی‌شمارد و می‌گوید: (دیوان متن‌بی، ج ۳، ص ۱۹)

و ما التَّائِيثُ لِاسْمِ الشَّمْسِ عَيْبٌ و لا التَّذْكَيرُ فخرٌ لِلْهَلالِ

و از آنجائیکه جنس مذکر را بر مؤنث مقدم می‌دارند، شاعر می‌گوید: مؤنث بودن برای خورشید عیب شمرده نمی‌شود و تذکیر نیز برای ماه فخر به شمار نمی‌آید. به طور کلی فخر و مقام بالا را در قید و بند تذکیر و تائیت قرار نمی‌دهد. حتی متنبی، مادر سیف‌الدوله را بر تمام مردان مقدم می‌شمارد و می‌گوید اگر تمام زنان عالم همانند مادر سیف‌الدوله بودند، در این صورت زنان بر تمام مردان عالم، تقدّم و برتری می‌یافتند.

و این چنین متنبی، مادر و خواهر سیف‌الدوله را به شرافت و کرم و مجد و عقل و عفت و پاکدامنی و حجاب توصیف نموده و از نظر او اینان بر مردان عالم مقدم بوده و از آنان ارجح می‌باشند.

مدح

متنبی در وصف پاکدامنی و راستی و رازداری مادر سیف‌الدوله می‌گوید. (دیوان متنبی، ج ۳، ص ۱۷)

حَصانٌ مِثْلُ ماءِ الْمُزْنِ فِيهِ كُنُومُ السَّرِّ صَادِقَةُ الْمَقالِ

متنبی مادر سیف‌الدوله را از جنس زنان جدا می‌کند و او را در ردیف مردان قرار می‌دهد و حتی بر مردان نیز ترجیح می‌دهد و می‌گوید: اگر تمام زنان، مثل مادر سیف‌الدوله بودند، در اینصورت همه زنان را بر تمامی مردان ترجیح می‌دادم.

زن را بخاطر مؤنث بودنش تحقیر نمی‌کند، زیرا که تائیت اسم خورشید، عامل تحقیر خورشید نیست و همچنین تذکیر اسم ماه، عامل و سبب افتخار ماه نیست.

و در وصف او به حجاب می‌گوید: حتی قبل از اینکه خاک او را بپوشاند و مستور سازد، او خود پنهان و در حجاب بود و از آن کسانی نیست که مرگ برای آنان حجاب بشمار آید. و اگر تمامی زنان عالم، مانند این مفقوده در کمال و عزت و پاکدامنی بودند، در آن صورت تمامی زنان بر مردان مقدم می‌شدند. (دیوان متنبی، ج ۳، ص ۱۸)

و لَيْسَتْ كَالْإِناثِ وَ لا اللَّواتِ تُعَدُّ لَهَا الْقَبورُ مِنَ الْحِجالِ

متنبی در مدح و ستایش عمه ابوشجاع عضدالدوله می‌گوید: (دیوان متنبی، ج ۱، ص ۲۲۲)

و يَظْهَرُ التَّذْكَيرُ فِي ذَكَرِهِ وَ يُسْتَرُ التَّائِيثُ فِي حَجْبِهِ

شاعر می‌خواهد بگوید، عمه ابوشجاع عضدالدوله در معنی مذکر بود و در انجام اعمال نیک و بخشش، همانند مردان عمل می‌کرد. به این معنی که در بیان صفات عمّه او، معنی مذکر به ظاهر مؤنث غلبه کرده و با لفظ تذکیر، مذکر گفته می‌شود و با لفظ مؤنث به او خطاب نمی‌شود. و یا منظورش این است که عمه‌اش تمامی اعمال نیک، برگرفته از درستی و امانت و عدالت که

اعمال و صفات ویژه مردان است را انجام می‌دهد و تأنیث در حجاب او پنهان می‌گردد یعنی او در حقیقت مونث است و بخاطر عفت و پاکدامنی و حجابش زمانی که در میان حجابش، قرار می‌گیرد، کسی به جز محارم او را نمی‌بیند و او حق واقعی تأنیث را که پوشیدگی و پاکدامنی است، بجا می‌آورد و ادا می‌کند.

با این بیان، متنبی اعمال نیک و برگزیده را صفت خاص مردان و حجاب و پوشیدگی را صفت خاص زنان قرار می‌دهد.

متنبی مادر سیف‌الدوله را کسی می‌داند که هیچ نظیر و مشابهی برای او وجود ندارد و کسی در مدت زندگی‌اش نتوانسته است که در کسب کمالات و فضایل با او همسانی کند و بنابراین مرگ او از جمله بزرگترین مصائب است. زیرا که بعد از وی کسی مانند او وجود ندارد که بتواند با وجودش تسلی خاطر پیدا کند.

از آثار ادبی موجود در مورد احوال و جایگاه زن برمی‌آید که شاعران هرچند در مواردی دیدگاه مثبت و ایجابی نسبت به زن داشته و او را در حریم خانواده به عنوان مادر یا خواهر و یا همسر ستوده‌اند، ولی به طور کلی آنوئت، در نظر آنان عیب و نقص به شمار می‌آمده است. چنانکه متنبی در رثای خوله خواهر سیف‌الدوله به توصیف جنس زن پرداخته و می‌گوید: ای خوله تو هرچند که زن آفریده شده‌ای، ولی در عقل و حسب مونث نیستی و به عبارتی مونث‌بودن را عیب و ننگی برای او برمی‌شمارد.

نتیجه

از جمله نتایجی که می‌توان در این بحث، به آنها دست یافت عبارتند از:

* متنبی شاعر چیره دست عرب، مضامین بسیاری را در مورد زن از شعرای قبل از خود اتخاذ کرده ولی به واسطه توانایی فراوانش در شعر توانسته نوآوری کرده و بر همگان فائق آید.

* با استناد به برخی از اشعار متنبی، عده‌ای از تحلیل‌گران اندیشه عداوت متنبی با زن را نتیجه می‌گیرند، در حالیکه ابیات آغازین اشعارش که ابیات غزلی می‌باشند و هم‌چنین اشعار بسیاری که در توصیف مادر و خواهران سیف‌الدوله گفته است، نشان می‌دهد که متنبی به زن با نگاه تکریم و تقدیر نگریسته است. اما از آنجا که متنبی شخصی بلند پرواز و آرزومند خواسته‌های برتر بود، خود را از مشغول‌شدن به عشق زنان منع نموده و کمتر به موضوع زن توجه کرده است.

مفردات :

الحجال:	جمع حجله، اتاق کوچکی درون خانه که زنان در آنجا پنهان می‌شدند و منظور همان خدر است.
حَنّ: اشتیاق ورزید	الکأس: مرگ و مؤنث است و جمعش کؤوس و أکوس و کناس است.
هوی: دوست داشتن	المثوی: قبر و آرامگاه
الترح: حزن و غم	جفّ: خشکید
النوی: دوری و جدائی	الطرف: چشم و دیده
حنوط: ماده خوشبوئی است که برای	الصون: سترو پوشش
الخلال: خصال و مفردش خلّة است	المثوی: قبر
الغوادی: جمع غادیّه، ابر سحرگاهی	النوال: عطا و بخشش
الحسناء: زن زیباروی	عذلوا: سرزنش کردند
سهاد اللیل: بیداری شب	جلاب: جمع جلاب
المنهبات: از ریشه نهب، به معنی غارت	سهاد اللیل: بیداری شب
الدلال: ناز و عشوه	الترائب: استخوان سینه
السقم: بیماری	عذلوا: سرزنش کردند
حالك: شدید	الغداف: موی بلند و سیاه
أثیث: انبوه و پر پشت	الرامیات: زنانی که با تیر نگاهشان دیگران را مورد
نحول: ضعف و لاغری	الحسان الخرائد: دوشیزگان زیباروی
رک: دشمنی نمود	فذات خمار: منظورش دختر است که از روبنده
الخود: دختر کم سن و سال	تجاب: می‌پیماید
الفلاة: سرزمین بدون آب و جمعش فلوات	الغرّة: إغترار و فریب

العوانی: جمع غانیه، دخترى که در خانۀ پدرش زندگی می‌کند و همچنین به کسی می‌گویند که به خاطر زیبایی‌اش بی‌نیاز از هرگونه آرایش و	الرمیّه: شکاری که مورد هدف باشد.
اللّعب: به معنی ملاحظه است	تباریح: شدت عشق
طاقة: دسته‌ای از گل، مو و یا هر چیز دیگر	الطیب: هر رایحه‌ خوشایند
المسفوح: سفح الدمع، اشک ریختن و مسفوح به معنی ریزان است	

منابع

۱. دیوان ابی‌الطیب متنبی، شرح ابی‌البقاء عکبری، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۹۹۷م.
۲. الدهان، سامی، الغزل منذ نشأته، چاپ اول، عمان، الأردن، مکتبۀ الاریاف، ۱۹۸۳م.
۳. کندی، محسن، متنبی و المرأه (www.localost.com).
۴. بلاشیر، ریجیس، أبو الطیب المتنبی، ترجمه ابراهیم کیلانی، دار الفکر، چاپ دوم.
۵. عبد اللطیف، شراره، ابو الطیب متنبی، بیروت، دار الجیل، چاپ اول.
۶. طبال، احمد، المتنبی، دراسة نصوص من شعره، چاپ اول، المکتبۀ الحدیثه، طرابلس، ۱۹۸۵، ص ۱۲۴.
۷. د. ضیف، شوقی، الشعر و مذاهبه، چاپ دار المعارف، ۱۹۸۲، ص ۶۰.
۸. جندی، علی، غزل المتنبی و حبه، چاپ اول، دار الفکر، قاهره، ۱۹۷۱، ص ۱۰۸.
۹. جرجانی، الوساطة بین المتنبی و خصومه، دار المعارف، ص ۳۷.
۱۰. عمیدی، الإبانة عن سرقات المتنبی، تحقیق ابراهیم دسوقی، دار المعارف، ۱۹۵۹، ص ۱۹۰.